www.ataash.com

آتش

در این شماره:

آتش • شماره یک • بهمن ۱۳۹۰
email: atash1917@yahoo.com

سخن روز

۱۳۵۷: انقلاب یا ضدانقلاب؟



سی و سه سال پیش انقلاب ضد شاهی مردم ایران تبدیل به **ضدانقلاب اسلامی** شد و با استقرار جمهوری اسلامی جامعه به جای جهش به جلو به قهقرا رفت. برخلاف تصور عامیانه، خمینی تفاوت اساسی با شاه نداشت. خمینی صرفا اعلیحضرتی دیگر بود در جامه‌ای دیگر. بر خلاف تصور عامیانه، به قدرت رسیدن خمینی و بنیادگرایانِ اسلامی ثمره یک انقلاب نبود. بلکهِ محصول یک **ضد انقلاب** بود. بر خلاف تصور عامیانه، قدرت‌های امپریالیستی جهان (به خصوص آمریکا) از چند ماه قبل از بهمن ۵۷ به این نتیجه رسیدند که شاه باید برود و خمینی باید بیاید. در واقع بدون اینکه امپریالیسم آمریکا و امپریالیست‌های اروپای غربی راه را باز کنند، خمینی و دارودسته‌اش نمی‌توانستند به قدرت برسند. ژنرال هویزر آمریکائی که روزهای قبل از افتادن سلطنت برای زد و بند با همدستان خمینی مخفیانه به ایران آمده بود بعدها در خاطرات خود نوشت: ما شاه را از پریز برق درآوردیم و خمینی را به پریز زدیم!

پیروزی ضدانقلاب بر انقلاب در سال ۱۳۵۷ بزرگترین فاجعه جامعه ما در نیم قرن اخیر و قابل مقایسه با فاجعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. آگاهی پیدا کردن نسبت به این فاجعه و علل آن موضوعی سرنوشت‌ساز برای جامعه ماست.

انقلاب یا ضد انقلاب قبل از هر چیز مربوط به آن است که کدام طبقه و نمایندگان سیاسی آن قدرت را به دست می‌گیرند. جامعه ما همچون دیگر جوامع جهان با شکاف‌های طبقاتیِ بزرگ رقم خورده است. به همین دلیل، قدرت سیاسی (یا دولت) فقط می‌تواند حاکمیت این یا آن طبقه باشد.

با سرنگونی رژیم شاه حاکمیت طبقات و اقشار تحت ستم و استثمار جامعه برقرار نشد بلکه نخبگان دینی به قدرت رسیدند. اینان قبل از به قدرت رسیدن واپسگراترین نمایندگان سیاسی و ایدئولوژیک طبقات سرمایه‌دار و ملاک در ایران بودند و بعد از به قدرت رسیدن خود تبدیل به سرمایه‌دار بزرگ و ملاک شدند. در واقع با استقرار جمهوری اسلامی هیچ چیز عوض نشد و صرفا یک قشر از **طبقه** سرمایه‌داران بزرگ و کارگزاران دولتی جای خود را به قشر جدیدی از طبقه سرمایه‌داران بزرگ و کارگزاران دولتی‌اش دادند.

خمینی برای تحمیل ضدانقلاب به مردم، از فردای ورود به ایران شروع به گماشتن حکام شرع در سراسر کشور کرد. ماشین اعدام و لشگرکشی ارتش و سپاه پاسداران بلافاصله به کار افتاد تا حکومت نخبگان دینی را تحکیم کنند. حمله به شوراهای کارگری و دهقانی و انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجوئی و استادان و پرستاران و کارمندان که در جریان مبارزه علیه رژیم شاه متولد شده

دنباله در صفحهٔ بعد

به دنبال یک مشت دلار



وقتی که مردم هر صبح از خواب بیدار می‌شوند و می‌بینند که قیمت کالاهای مصرفی روزمره‌شان چند درصد دیگر به بالا جهش کرده، گیج و عصبانی می‌شوند. خیلی‌ها می‌پرسند مگر چنین چیزی ممکنست؟ چرا قبلا روند گرانی اینطور نبود؟ چرا قبلا قیمت‌ها به این سرعت اضافه نمی‌شد؟ وقتی به بازار می‌روی و می‌بینی شیر و ماست یک شبه ۱۲ درصد افزایش قیمت داشته، معمولا اول از دست فروشنده شاکی می‌شوی که آقا چه خبر است؟ انصافت کجا رفته؟ اما جوابی که این روزها از او می‌شنوی گیج‌ترت می‌کند و به فکر فرو می‌روی: تقصیر ما نیست. دلار گران‌تر شده!

واقعیت همین است. زندگی روزمره و معاش ما مستقیما به نرخ برابری ریال با ارزهای تعیین کننده بین المللی مرتبط شده است. قیمت دلار که بالاتر برود جیب ما خالی‌تر می‌شود. این رابطه تنگاتنگ بین ریال جمهوری اسلامی و دلار آمریکا چند نکته اساسی را به ما یادآور می‌شود:

یکم: علیرغم همه شعارها و عربده‌های سران جمهوری اسلامی که از استقلال و پیشرفت و قدرت نظام شان می‌گویند و می‌خواهند در «مدیریت دنیا» سهم داشته باشند، بند ناف اقتصادشان بسته به سیستم پولی جهانی است که کماکان تحت رهبری آمریکا قرار دارد. اقتصادشان آنچنان وابسته و عاجز است که با هر تکان و نوسان سیاسی ـ دیپلماتیک، با هر اظهار نظر منفی از طرف سران و نهادهای سیاست گذار در نظام جهانی سرمایه داری در مورد ایران، ارزش ریال فورا به سراشیب می‌افتد.

دوم: تولید داخلی در ایران و همه عوامل مربوط به آن (از مهارت و بازده نیروی کار و سطح فن آوری و کیفیت زیرساخت‌ها گرفته تا امکانات بازاریابی و رقابت جهانی) ضعیف و بی بنیه است. جمهوری اسلامی

دنباله در صفحهٔ ۶

کاین هنوز از نتایج سحر است...

نتایج انتخابات نامبارک پارلمان مصر اعلام شد. نظام انتخاباتی عملا امکان انتخاب شدن را از نامزدهایی که در لیست احزاب بزرگ جا نداشتند گرفت. مرتجعان اخوان المسلمین و حزب النور (بنیادگرایان سلفی) بیش از ۷۰ درصد کرسی ها را از آن خود کردند. حالا می‌خواهند قانون اساسی را به گونه‌ای بازنویسی کنند که با شریعت اسلامی در تضاد نباشد. بازنده بزرگ در این توهم انتخاباتی، زنانی بودند که به امید تغییر شرایط و رفع ستمگری ها در صف‌های طولانی ایستادند و رای دادند. طنز تلخ اینکه تعدادی از اندک زنان راه یافته به مجلس متعلق به لیست پدرسالاران سلفی هستند. همان زنانی که در تبلیغات انتخاباتی به جای عکس خود از تصویر شوهران‌شان استفاده کرده بودند! یکی دیگر از نتایج معنی دار انتخابات مجلس در مصر، بی‌اعتنایی به وزن ۱۲ درصدی مسیحیان قبطی در جمعیت کشور بود. آنان عملا کنار زده شدند. حضور ناچیز نمایندگان مسیحی که از مجرای اخوان المسلمین و احزاب سکولار به مجلس راه یافته‌اند بازتاب توهین و تبعیض و تحقیری است که بر این مردم روا می شود و بسیاری شان را به فکر ترک کشور انداخته است. وقایع این روزهای مصر بار دیگر محتوای «دمکراسی»‌ای که زیر چکمه شورای نظامیان سرکوبگر و با میدان داری ارتجاع مذهبی و غسل تعمید سرمایه داری غرب برقرار شود را به جهانیان نشان می دهد. ■

.... انقلاب یا ضد انقلاب؟

بودند، شروع شد. هر جا از خلخالی که بدنام ترین و خونریزترین حاکم شرع آن روزها بود پرسش می شد بر مبنای کدام قانون اعدام می کند، می گفت: از امام حکم دارم! حکام شرع و بازجویان و قاضیان و روسای دادگاه‌ها در صدور اعدام و گرفتن فتوای مرگ از آیت‌الله‌ها با هم به مسابقه پرداختند.

بنیادگرایان اسلامی شاهرگ‌های اقتصاد کشور را در دست گرفته و تبدیل به صاحبانِ جدید کارخانه‌ها، معادن، کشت و صنعت‌ها، املاک شهری، بانک‌ها شدند و از طریق **استثمار** نیروی کار کارگران و دهقانان و انحصارِ تجارت خارجی و داخلی مرتبا بر ثروت‌های خود افزودند و اکثریت مردم را بیش از پیش به فقر و محرومیت راندند.

اگر رژیم شاه با زبان شاهنشاهی و ادعای تبدیل ایران به «قدرتی» که با قدرت‌های بزرگ امپریالیستی هم‌سری می‌کند می خواست برای دستگاه ستم و استثمار حاکم در ایران مشروعیت دست و پا کند، جمهوری اسلامی برای همین کار از حربه دین و ادعای مقابله با قدرت‌های امپریالیستی سود جست.

دینی کردن دولت و حکومت اولین کارِ خمینی و دارودسته‌اش برای تبدیل انقلاب مردم به ضدانقلاب بود. طناب دین را بر گردن جامعه انداخت تا با کشیدن آن همه را به زیر قدرت خودکامه نخبگان دینی در بیاورد و مردم زحمتکش و مخالفانش را خفه کند. با این کار خمینی آخرین ذرات و اثرات انقلاب مشروطه صدسال پیش را از بین برد. زیرا انقلاب مشروطه در صدد بود پایه‌های نظام سیاسی را در ایران **دنیوی** کند. یعنی دولت را از دین جدا کند و در اداره جامعه به **عقل و شعور انسان معاصر** تکیه کند و نه به افکار و ارزش‌ها و باورهای خرافی و کهنه ای که میراث ۱۴۰۰ سال پیش بود. آرمان ضدانقلاب اسلامی باز گرداندن حکومت دینی به ساحت زندگی اجتماعی بود. تبدیل انگیزه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه به انگیزه‌های معنوی دینی بود. تا به این ترتیب شکاف‌های طبقاتی، اجتماعی و بی حقوقی سیاسی اکثریت مردم را قدسی جلوه دهد.

پس اولین نشانه عریان و آشکار ضد انقلابی بودنِ جمهوری اسلامی «ادغام دین و دولت» بود.

معنای سیاسیِ «ادغام دین و دولت» محرومیت قطعیِ اکثریت مردم از حق حاکمیت سیاسی بود. زیرا اسلام، حکومت را فقط از آنِ خدای ناموجود می‌داند و از طرف خدا قابل تفویض به عده قلیلی می‌داند که مورد تائید دم و دستگاه دینی باشند. **بزرگترین حق طبقه کارگر** و دیگر زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه **حق حاکمیت است** که جمهوری اسلامی آن را دزدید. به این ترتیب مردم را از امکانِ تغییرِ شرایط ستم و استثمارشان محروم کرد. زیرا طبقات تحت ستم و استثمار فقط با در داشتن حاکمیت سیاسی می‌توانند دست به ریشه کن کردن روابط اقتصادی و اجتماعی ستم و استثمار بزنند. **حاکمیت «مردم» یک رابطهٔ اجتماعی است که با تغییرات اجتماعی محقق می شود.**

«ادغام دین و دولت» بلافاصله زنانِ ایران را از نظر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محروم‌تر و نابرابرتر از همیشه کرد. اخلاق و افکار دینی که کنیزداری، برده‌داری و چند همسری مردان و قتل زن توسط مردان خانواده را مجاز می‌شمرد، گسترش یافت. با استقرار جمهوری اسلامی **افکار و اخلاقیات و روابط اجتماعیِ پست** چون بی‌عقل، ذلیل و تبهکار قلمداد کردن زن، برده جنسیِ مرد بودنِ زن، تبعیت همه‌جانبه زن از مرد تبدیل به قانون شد. این روابط و افکار بیمارگونه طی سی سال تبلیغ و ترویج و آموزش مردم جامعه را بطور جدی و اسفناکی به عقب برد.

بی عدالتی در اقتصاد اسلامی

خمینی برنامه اقتصادیِ جمهوری اسلامی را استقرار «اقتصاد اسلامی» و «عدالت اسلامی» اعلام کرد. خیلی زود معلوم شد که این اقتصاد و عدالت اسلامی هیچ نیست مگر انتقالِ قدرت و انحصار اقتصادی به اعوان و انصار نظام جمهوری اسلامی براساسِ تداوم استثمارِ وحشیانه کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان جامعه و تضمین تداوم بهره‌برداری از ذخایر نفت و گاز کشور توسط کمپانی‌های نفتی امپریالیستی در شراکت با اسلام‌گرایانِ تازه به قدرت رسیده.

از فردای ورود خمینی به ایران، «مصادره انقلابی» موزه‌ها و وزارت خانه‌ها و کاخ‌ها از سوی آخوندها و باندهای مسلحشان شروع شد. سپس نوبت به تقسیم «مدیریت» کارخانجات، معادن، جنگل‌ها، کشت و صنعت‌ها، شیلات، اراضی شهری، بنادر و راه‌های ترانزیت و درآمدهای حاصل از دلالیِ نفت و گاز در بازار جهانی رسید. برای پوشش دادن به این غارتِ بزرگ ثروت‌های مردم ایران، بنیادها و جهادها و نهادهای خلق الساعه «مکتبی» درست شد. نخبگان دینی و

دنباله در صفحهٔ ۶

اهمیت به میدان آمدن مردم را نخبگان همهٔ طبقات می‌دانند. کمونیست‌های انقلابی می‌دانند که بدون به میدان آمدن مردم هیچ تغییر انقلابی ممکن نخواهد بود. فرق میان کمونیست‌ها با نمایندگان دیگر طبقات در اینست که کمونیست‌ها به مردم بعنوان تودهٔ بی هویت و ناآگاهی که قرارست ابزار به قدرت رسیدن یکی علیه دیگری باشند، نگاه نمی‌کنند. برعکسِ نگاهی که طبقات ارتجاعی و نمایندگان سیاسی آن‌ها مانند خمینی و امثالهم به مردم داشته‌اند.

در سال ۱۳۴۲ به دلایل گوناگون خمینی مخالفت‌هایی را با شاه اعلام کرد که از جمله مهم ترین آنها موضوع حق رای زنان بود. از دید خمینی داشتن حق رای زنان منطبق بر نقش خانه‌نشینی زن نبود. تفکر کهنه و پدرسالار خمینی بعنوان نمایندهٔ سیاسی طبقات ارتجاعی در ضدیت با هر شکلی از مدرنیسم و آزادی زن قرار داشت. آزادی زن از دید او مساوی فحشا و فساد بود. اما در سال‌های ۵۶ – ۵۷ که بوی قدرت به مشامش رسید دیگر نمی‌توانست نیروی نیمی از جامعه را به حساب نیاورد و در پی افزایش سیاهی لشگر نباشد. زمانی که خر او از پل گذشت و سوار بر گردهٔ مردم نظام پرنکبت جمهوری اسلامی را مستقر کرد، دیگر نیازی به حضور زنان در صحنه نداشت. از این رو وقتی به قدرت رسید حمله به زنان و محدود کردن حضور آنان در عرصه‌های عمومی حیات اجتماعی، نخستین حرکت او برای به عقب راندن انقلاب بود

در مبارزات ضد شاهی سال‌های

کدام هزینه؟

چند روز پیش که در تاکسی باز هم صحبت از سقوط آزاد ریال و تحریم و گرانی و گرانی و گرانی بود، یکی با حسرت از سوریه یاد کرد. از مردم سوریه که دارند هزینه می‌دهند، و ما هم اگر حاضر بودیم هزینه بدهیم شاید تا به حال از دست این‌ها خلاص شده بودیم. «هزینه» و «هزینه دادن» مدت‌هاست که در گفتگوها جاری است. جدید هم نیست و به حرکت‌های مردمی سال ۸۸ که بعضی‌ها اسمش را جنبش سبز گذاشته‌اند محدود نمی‌شود. قبل از آن هم «هزینه» یکی از موضوعاتی بود که فورا در متن و حاشیه هر گونه اعتراضی مطرح بود. به محض مطرح شدن راه حلی رادیکال بر وضع موجود، یا خواسته‌ای خارج از چارچوب این نظام، فریاد بلند می شد که «قهرمان بازی را کنار بگذارید»، «به هزینه‌هایش فکر کنید»....

مسلما وحشیگری بی‌حساب جمهوری اسلامی از بدو به قدرت رسیدنش، و هزینه‌ای که این رژیم دزد و خونخوار چه در زندان و شکنجه گاه و صحن اعدام و چه در خون و آتش هشت سال جنگ، برای تثبیت و ادامه حکومت خود به مردم تحمیل کرد، در تردید مردم و تامل در باب هزینه‌ای که برای هر مبارزه باید داد، بی تاثیر نیست.

ولی این فقط یک جنبه از معضل «هزینه» است. اکراه جمعی در «صرف هزینه» صرفا حاصل خودجوش یک تجربه اجتماعی نیست. پشت این رفتار، فکر خوابیده. اصلاح طلبان و لیبرال‌ها برای تئوریزه کردن و عمومی کردن این تفکر سال‌ها زحمت کشیده‌اند. کاغذها (و یا صفحات اینترنتی) علیه «انقلابی گری» و «قهرمان پروری» سیاه کرده‌اند – انقلاب را غیرممکن، یا نامطلوب، خوانده‌اند؛ فرد انقلابی را «قهرمانی» خوانده‌اند که «اوج هستی‌اش شهادت است»؛ تمسخرش کرده‌اند و راه‌های «معقول» و «سنجیده» پیش پای ما گذاشته‌اند. راه‌هایی که گویا با گام برداشتن در آن‌ها می‌توان هم به دنیا و هم به آخرت رسید. هم «یک کاری» کرد و هم «هزینه نداد».

اصلاح طلبان نه تنها کسانی را که به امید تغییر به میدان آمده‌اند از «صرف هزینه» بر حذر می‌دارند، بلکه اغلب به خاطر خشونت ارتجاع نیز «معترضین نافرمان» را سرزنش می‌کنند. اگر شعار ندهید حمله نمی‌کنند، اگر از صف بیرون نزنید شلیک نمی‌کنند، اگر دست به اسلحه نبرید، اعدام نمی‌کنند. گفته‌هایی که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد و نگاهی گذرا به تجربه همین چند سال اخیر نشان می‌دهد که چقدر بی پایه‌اند.

آنچه در این تفکر و بینش پوشیده می‌ماند، هزینه زندگی در جهان سرمایه‌داری است. جهانی که در آن از هر هفت نفر، یک نفر (یعنی یک میلیارد نفر) هر شب گرسنه می‌خوابند. جهانی که در آن هر روز ۲۵۰۰۰ نفر، که اغلب هم کودک اند، از گرسنگی تلف می‌شوند. سال گذشته ۶ میلیون کودک قبل از رسیدن به ۵ سالگی جان دادند. طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی، مرگ دو سوم این کودکان (که بیش از نیمی از آن‌ها در اثر سوء تغذیه، آب آلوده و عدم بهداشت تلف شدند) به راحتی و با هزینه‌ای بسیار پائین قابل پیشگیری بود. و این در حالی است که ثروت هفت تن از ثروتمندترین مردان جهان، برای تامین نیازهای اساسی ربع فقیر جمعیت جهان کافی است.

در کشوری زندگی می‌کنیم که اگر بیمار شوی و بیمه نباشی، شاید

ریشه‌های یک جنبش ماندگار



تهران ـ تظاهرات هشت مارس ۱۳۵۷

۵۶–۵۷ زنان حضور چشمگیری داشتند. بسیاری از آنان در این انقلاب چشم‌انداز جامعه‌ای را جستجو می‌کردند که دیگر در آن مورد تبعیض و تحقیر قرار نگیرند. در دورهٔ انقلاب به موازات تشکلات و شوراهای کارگری و دهقانی، تشکلات توده‌ای زنان تشکیل شد. در آن دوره حتی درون جنبش کمونیستی گرایش نادرستی موجود بود که سیاست و شعارهای مربوط به رهایی زنان را تحت الشعاع سیاست و مطالبات دیگر و مسالهٔ زنان را جزو مسائل فرعی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی قرار می‌داد. نتیجه آن شد که مسالهٔ زن و خواسته‌های اساسی مربوط به رهایی زنان در انقلاب جایگاه درخور نیافت. در حالی که اگر این مساله به شکل گسترده و عمیق طرح می‌شد مسلما خیزش انقلابی مردم ضربات بیشتری بر ارکان این نظام ستمگر وارد میکرد. آگاهی انقلابی مردم تعمیق می‌یافت و نیروی بزرگ و آگاهی برای پیشبرد تحولات انقلابی آزاد می‌شد. این درس مهمی است که باید در ذهن رزمندگان نسل جدید انقلابی حک شود. اما حکام جدید اسلامی خیلی زود فهمیدند که حضور زنان در عرصه‌های گوناگون زندگی جامعه و موقعیت زن بعنوان یک انسان آزاد و برابر با مرد با همهٔ پایه‌های فکری و قوانین دولت اسلامی در تضاد خواهد بود. دولت دینی نمی‌توانست برقرار شود و ۳۳ سال به حاکمیت جنایتکارانه‌اش ادامه دهد اگر زنان در موقعیت انسانی و آزاد به سر برند. در مرکز حکومت دینی و استقرار قوانین دین و شرع موضوع زنان و موقعیت آنان قرار گرفته بود.

یکی از اولین اقدامات حکومت اسلامی طرح حجاب اجباری بود. آماج این طرح زنان شاغل، پرستاران، دانشجویان و دانش آموزانی بودند که در دورهٔ مبارزات ضد شاهی در صفوف اول مبارزه قرار داشتند. این اقدام حکومت در همان اسفند ۵۷ پاسخی درخور از طرف زنان گرفت. همان انقلابی که اینان از مردم ربوده بودند، موجب بیداری زنان بیشماری شده بود و زنان ثابت کردند ضعیف ترین حلقه نیستند. رژیم عقب نشست و سیاست تعرض تدریجی را پیشه کرد. در کشمکش میان انقلاب و ضدانقلاب تازه به قدرت رسیده، با هر سنگری که ضدانقلاب فتح کرد، یک گام تعرض به زنان را جلو تر برد.

قوانین جدیدی شامل ۷۰ ضربه شلاق در ملاء عام در صورت رعایت نکردن حجاب وضع شد. رژیم جدید زنان را به یک «شیئی جنسی خصوصی که باید تمام اوقات در اختیار شوهر باشند و به نیازهای او پاسخ دهند» تقلیل داد. زنانی که از این قوانین سرپیچی می‌کردند در معرض سرکوب حکومت قرار می‌گرفتند. همراه با طرح حجاب اجباری نظام حقوقی کاملا زن‌ستیزانه‌ای مدون شد. قضات از کار برکنار شدند. سن ازدواج دختران از ۱۸ سال به ۱۳ سال کاهش یافت. عمل هولناک اسید پاشی که امروز در ایران تبدیل به جنایتی روزمره شده، ریشه در اسید پاشی‌های سال‌های اولیه انقلاب دارد که توسط دار و دسته‌های اوباش وابسته به حکومت علیه زنانی که قوانین مربوط به حجاب اجباری را رعایت نمی‌کردند، به کار گرفته می‌شد. این عمل ضدانسانی به مرتجعین اسلامی ایران محدود نمی شد. در دههٔ ۵۰ در دانشکده‌ای در افغانستان فردی مرتجع بصورت یک دختر دانشجو در اعتراض به بی حجابی او اسید پاشید. نام این فرد گلبدین حکمتیار بود.

حمله به زنان یک حملهٔ ایدئولوژیک هم بود. تلاشی بود برای آلوده کردن مردم به پا خاسته به سموم خرافه و مذهب تا آنان را خواب و تسلیم کنند. و تلاشی بود برای منفرد کردن کمونیست‌ها در میان مردم که پرچمدار برابری زن و مرد شناخته می شدند.

۳۳ سال از ضدانقلاب اسلامی می‌گذرد و سال‌های درازی است که اقدامات زن ستیزانهٔ جمهوری اسلامی منجر به شکل گیری جنبش توده‌ای زنان و در عرصه‌های مختلف شده است. ریشه‌های جنبش کنونی زنان بیش از هر چیز پایه در سرکوب‌هایی دارد که حکومت اسلامی از فردای به قدرت رسیدن علیه زنان روا داشت. نیرویی که به زعم جمهوری اسلامی قرار بود منکوب و تسلیم شود امروز یکی از قدرتمندترین نیروهای اجتماعی را در مبارزه برای برانداختن نظم ستم و استثمار نمایندگی میکند. جمهوری اسلامی با دست خود گورکنان نظام کهنه‌اش را به وجود آورد و هیچ ترفند و نیرنگ و سرکوبی قادر به بازگرداندن این غول به درون بطری نخواهد بود. ■

رویا توانا

با آمبولانس به بیابان منتقل شوی تا بدون ایجاد مزاحمت بمیری؛ که کارگر شهرداری در اعتراض به چندین ماه حقوق عقب مانده‌اش روبروی ساختمان شهرداری خود را به آتش می‌کشد، و بودجه‌های عظیم معلوم نیست در کدام سیاه‌چاله ناپدید می‌شود. کشوری که در آن برای خرید داروی فرزندت مجبور می‌شوی تنت را بفروشی و بعد به جرم زنا شلاق بخوری و شاید هم سنگسار شوی؛ که جای درس و بازی باید به کار و گدایی مشغول شوی....

هزینه فقط هم این نیست که گرسنگی بکشی، که بیمار باشی و پول معالجه نداشته باشی. وزارت آموزش و پرورش گزارش داده که تعداد کسانی که امسال در مدارس ایران ثبت نام کردند یک هفتم کمتر از سال گذشته است و این یکی از هزینه‌هایی ست که نسل آینده ما به فقر می‌پردازد. هزینه‌هایی که در آینده نه چندان دور باید به آلودگی دریاها و خشک شدن تالاب‌ها و نابودی جنگل‌ها و مهم‌تر از همه گرمایش زمین بدهیم بی حساب است.

فقط هم کارگران و زحمتکشان و بردگان مدرن نیستند که با جان خود هزینه می‌دهند. و فقط آیندگان نیستند که باید هزینه‌های حرکت بی‌وقفه ماشین سود را بپردازند. تحمل ترس و تحقیر در کوچه و خیابان به خاطر بدحجابی، به خاطر جوان بودن، خندیدن، خوش بودن. ادغام و فرسایش تدریجی در یک زندگی یکنواخت، در یک ازدواج تحمیلی، هر روز صبح در آشپزخانه، پشت میز اتو، در اداره و شرکت و دفتر، تحمل درشتی‌های بی دلیل و قدرت‌مدارانه، برای حفظ یک زندگی پوچ مصرفی، برای پرداخت قسط‌های ریز و درشت، برای به دست آوردن چیزهایی که نیازی به آن‌ها نداریم، تسلیم به دستگاه مغزشویی برنامه‌های «فارسی وانی» برای تسکین و فراموشی (اگر احیانا از اسارت در رخوت تخدیر جان به در بریم)... خود هزینه‌ای‌ست گزاف که به خاطر تردید یا محافظه‌کاری در تقابل با این نظام می‌پردازیم.

مردم جهان هر روز و هر دقیقه و هر ثانیه هزینه‌های کمر شکن زندگی در نظام سرمایه‌داری را می‌پردازند. مردم ما به همین منوال هزینه‌های گزاف زندگی تحت یک نظام سرمایه‌داری، مذهبی و غرقه در عقب‌ماندگی را می‌پردازند.

شاید برای آنان که به طریقی از «سرمایه فکری» و «سرمایه پولی» بهره گرفته‌اند انتخاب ممکن باشد: می‌توان چشمان خود را بر آن چه می‌گذرد فرو بست و سر خود را به کارهای بی نتیجه ولی وجدان نواز گرم کرد. می‌توان کوله برداشت و به مراکز رفاه نظم امپریالیستی (که خود نیز کوچک‌تر می‌شوند و کمربندهایشان تنگ‌تر می‌شود و «خارجی‌ها»شان ناخوش‌آمدتر) مهاجرت کرد و هزینه دادن‌ها را به میلیون‌ها انسانی که در پایین ترین طبقه جهنم دست و پا می‌زنند واگذار کرد.

این واقعیتی است که تغییر بدون هزینه ممکن نیست. اما این هم واقعیت است که نه فقط در درازمدت که در میان‌مدت نیز این هزینه بسیار کمتر از هزینه زندگی کردن تحت نظام موجود است. مسلما از جان گذشتگی مردم سوریه برای خلاصی از بشار اسد به خودی خود هیچ تضمینی برای دستیابی به یک سوریه آزاد و انقلابی نیست. برای رهایی واقعی به نگرشی کمونیستی و رهبری حزبی انقلابی نیاز است. ولی حتی تلاش برای یافتن و به دست گرفتن چنین سلاحی، جسارتی می‌طلبد که با تفکرات لیبرالی ممکن نیست. ■

سیما توکلی

بار سنگین ستم....

شرایط کولبران نمونه ستم‌هایی است که به مردم کردستان روا می‌شود

مدت‌های مدید است که خبرهای مربوط به کشته شدن قشری از زحمتکشان مناطق مرزی کردستان به گوش‌مان می‌رسد. یک روز ۱۴ نفر، روز دیگر دو نفر و... بنا به برخی آمارها تنها در سال گذشته بیش از ۱۵۰ زحمتکش معروف به کولبر در مناطق مرزی کردستان عمدتا در مناطق بانه و مریوان بر اثر تیراندازی ماموران به قتل رسیده‌اند. از سال گذشته برخورد نظامی با آنچه که دولت قاچاق در مناطق مرزی کردستان می‌نامد افزایش پیدا کرده. حاکمان فاسدی که ارقام پولشویی و اختلاس بانکی و قاچاق‌های غیر قانونی خودشان سر به هزاران میلیارد تومان می‌رسد در توجیه قتل زحمتکشان، لاف دفاع از اقتصاد ملی می‌زنند.

کولبران به کسانی گفته می‌شود که باری را بر کول خود حمل کرده و از مرز رد می‌کنند. البته بسیاری از اوقات زحمتکشان کالاها را سوار بر قاطر می‌کنند و از این طریق حمل کالا را انجام می‌دهند. زحمتکشانی که درگیر این کار می‌شوند اکثرا بسیار فقیر هستند و شغل اصلی شان گله داری و کشاورزی است. بسیاری هم بیکارند. کمبود درآمد آنان را به کولبری وادار می‌کند. بسیاری شان ساکن مناطق مرزی هستند اما خیلی‌ها هم از سایر جاهای کردستان می‌آیند چون کم درآمدی و بیکاری در کردستان بسیار است.

جنایت‌های رژیم آنقدر زیاد است که گاه خبرش از رسانه‌های حکومتی نیز درز می‌کند. البته به شکل ناقص و تحریف شده. بیشتر در مورد کولبران صحبت می‌شود تا در مورد پدیده وسیع زحمتکشانی که بار قاچاق دیگران را با قاطر و یا برخی اوقات وانت جا به جا می‌کنند. شرایط کار و زندگی این زحمتکشان در فیلم نیمه مستند «زمانی برای مستی اسب‌ها» به کارگردانی بهمن قبادی که اینک در تبعید به سر می‌برد به خوبی به تصویر کشیده شده بود. خطر و زحمت این کار بسیار زیاد است: خطر مرگ یا معلول شدن در نتیجه گلوله خوردن، سقوط از ارتفاع و انواع مریضی‌ها به خصوص در زمستان، در گل و لای و برف و بوران شدید کردستان. در این میان صاحبان کالاها با خطر کمتری روبرو هستند. حداکثرش اینست که بارشان را از دست می‌دهند یا جریمه و حق حسابی می‌پردازند.

اگر یک دهم این تراژدی روزمره در تهران و یا قم و مشهد و اصفهان اتفاق بیفتد فریاد همه بلند می‌شود. در سال‌های اخیر که گذار مردم به شکل گردشگر به کردستان بیشتر شده بسیاری کالاهای قاچاق شده را به قیمت ارزان‌تر از تهران می‌خرند و یا خود به سوغات می‌برند. اما از بین آن‌ها کمتر کسی پیدا می‌شود که رنج و خون زحمتکشان را پشت این خرید باصرفه ببیند و به زندگی و سرنوشت آن‌ها فکر کند. از خیلی از ساکنان تهران و شهرهای بزرگ که بپرسی می‌گویند «خب، قاچاق کار بدی است و به اقتصاد ملی ما ضربه می‌زند!» کمتر کسی به فکر می‌افتد و می‌پرسد که اصولا چرا بسیاری از استان‌ها اینقدر وضع اقتصادی بدی دارند که خیل مردم تهیدست مجبورند زندگی را ول کنند و بروند در این کار؟ آمار دقیقی از تعداد کسانی که در کردستان درگیر این کارند در دست نیست. کار قاچاق کالا و زحمتکشانی که درگیر آن هستند در استان‌ها و مناطق دیگر مثلا بلوچستان و جنوب هم هست اما در سال‌های اخیر در مرز با عراق در ابعاد بیشتری انجام می‌شود و به خاطر برخورد نظامی حکومت انعکاس بیشتری پیدا کرده است.

آمیزش ستم طبقاتی و ستم ملی

برخی می‌گویند کردستان جزء مناطق محروم است ولی این عبارت همه حقیقت را بیان نمی‌کند. کردستان منطقه ستمدیده‌ای است که در آن (با بهانه و بی بهانه) ستم و تبعیض غیر قابل انکاری روا داشته می‌شود. توده‌های کارگر و زحمتکش کرد علاوه بر ستم طبقاتی، بار ستم ملی را هم به دوش می‌کشند. کافیست که نگاهی به بودجه اختصاص داده شده به کردستان نگاهی انداخته شود تا بفهمیم که این تبعیض چقدر فاحش است. کافیست به آمار نگاه کنیم و ببینیم چند درصد بیکاران کشور در کردستان هستند، نرخ رشد صنعت در کردستان چقدر است، و این ارقام را مثلا مقایسه کنیم با اصفهان یا اراک و تهران. یا می‌توانیم به وعده و وعیدهای مقامات رژیم برای توسعه و آبادانی کردستان رجوع کنیم و سپس وارسی کنیم که در عمل این پروژه‌های ادعایی به کجا انجامیده است. خیلی راحت می‌شود فرق راست و دروغ را فهمید. همین ستم و تبعیض است که باعث می‌شود زحمتکشان کرد در مقیاسی عظیم راهی شهرهای دیگر به خصوص تهران شوند و در بدترین شرایط و با نازل‌ترین دستمزد در بخش ساختمان کار کنند، یا در بازارهای تره بار کار در شرایط نیمه‌برده‌داری را تحمل کنند. به موازات این جا به جایی نیروی کار کردستان به مناطق دیگر، بخش بزرگی هم هستند که بدون شغل ثابت و درآمد کافی در گوشه و کنار کردستان باقی می‌مانند. همانطور که گفتیم این فقط شامل اهالی مرزنشین نمی‌شود بلکه در سنندج و سقز و بوکان هم با چنین تهیدستانی روبرو هستیم. به طور کلی اقتصاد کشاورزی کردستان به علت عقب ماندگی زیر ساختی و کمبود اعتبارات در حال نابود شدن است. کم زمینی، کم آبی، وضع بد جاده‌های روستایی، هر یک می‌تواند علت و انگیزه‌ای برای مهاجرت کشاورزان شود. در نتیجه این روند، حاشیه شهرهایی مثل سنندج و سقز و بانه مرتبا گسترش می‌یابد و معضلات بهداشتی و بیکاری و وضع بد مسکن در آنجا بیداد می‌کند. چهره روستاییان مهاجر در پشت بساط دستفروشی‌ها به راحتی قابل شناسایی است. گروهی از این کشاورزان که در ماه‌های سرد پائیز و زمستان کاری به آن صورت نمی‌توانند روی زمین انجام دهند به آن سوی مرز می‌روند و در کردستان عراق عمدتا در کارهای ساختمانی به استخدام موقت سرمایه داران آنجا در می‌آیند. و گروهی دیگر هم درگیر کار قاچاق می‌شوند.

قاچاقچی کیست؟

رژیم اسلامی در حالی سرکوب زحمتکشان کرد و دیگر اقلیت‌های ملی در مناطق دور از مرکز را به بهانه «مبارزه



در آن سلول سرد و کثیف...

مورد بسیار تراژیک...، درباره زنی بود به نام «خ» . این زن که پس از مرگ شوهرش به ناچار و به خاطر سیر کردن شکم خود و کودکانش، با فروش طلاها و قرض کردن مقداری پول، کاسبکار و قاچاقچی مشروب شده بود، به همراه این دوست من و با کرایه کردن جیپ او، بارهایش را به تهران می‌برد. این دوست، چندین سال در طول این مسیر طولانی، همراه و همسفر «خ» بوده است. او می‌گفت که یک بار این زن که آن زمان حدوداً چهل و پنج سال سن داشته است، در طی مسیر برایش تعریف کرده است که کار قاچاق را با آوردن سیگار از پیرانشهر به مهاباد آغاز کرده است. (یعنی دقیقاً همان جاده‌ای که من با مینی بوس رفته و همان کاری که من چند بار انجام داده بودم.) چندین بار دستگیر شده و دست خالی مانده است. چرا که سیگارهایی که در مسیر توسط نیروهای دولتی مصادره میشد، آنقدر زیاد نبودند که تحویل دادگاه داده شوند، لذا پس از گرفتن سیگارها از مسافر، آزادش می‌کردند. یک بار «خ» که چند بوکس سیگار بیشتر از دفعات قبلی به همراه داشته است، در یکی از ایستگاه‌های ایست و بازرسی در طول مسیر پیرانشهر-مهاباد از سوی سربازان یک پاسگاه دستگیر شده و شب را در یک اتاق سرد و کثیف انفرادی به سر می‌برد. همان شب دوازده تن از فرماندهان و سربازان پاسگاه مذکور، تا صبح به او تجاوز می‌کنند. آری، تنها به جرم داشتن چند بوکس سیگار، یک زن مورد تجاوز قرار گرفته بود و روز بعد نیز تهدیدش می‌کنند که چیزی نگوید و اگر هم چیزی می‌گفت، بدون شک دادگاه اهمیتی نمی‌داد. همان طور که بارها از این قبیل رویدادها اتفاق افتاده و دادگاه جمهوری اسلامی هرگز حاضر نشده است که نیروهای نظامی خود را متجاوز و یا قاتل و یا حتی در موارد ساده تر نیز در مقابل مردم مقصر نشان داده و محکوم کند. این زن، که بغض گلویش را گرفته بود، خود را به یک کفش پاره پوره تشبیه کرده و گفته بود: «به من تجاوز کردند و مانند یک حیوان، مانند یک جفت کفش پاره پوره، با من رفتار کردند... برای به دست آوردن یک تکه کاغذ کثیف به اسم پول و سیر کردن شکم بچه‌هایم، به یک جفت کفش پاره پوره تبدیل شدم... تف به این زندگی!»

ازمقاله: خون کولبران کرد و چشمان غمگین کودکانشان
نوشتهٔ شیرکوه جهانی

با اقتصاد ناسالم و قاچاقچی گری» توجیه می‌کند که باندهای مختلف حکومتی و مشخصا محافل قدرتمندی که رهبری سپاه پاسداران را در دست دارند برای کسب سودهای کلان یا تامین منابع مالی ارگان‌های خود دست به واردات کالای قاچاق هم می‌زنند. آش آنقدر شور شده که رئیس جمهورشان به «برادران قاچاقچی» طعنه می‌زند و صحبت از وجود شانزده اسکله غیر قانونی می‌کند. این هم واقعیتی است که در گذشته قاچاق کالا در بسیاری از اوقات با همکاری قوای انتظامی مستقر در مناطق مرزی کردستان انجام می‌شد، اما طی سال گذشته نیروهای ویژه دست به کشتار کولبران و قاچاقچیان کالا زده‌اند. بهانه‌شان جلوگیری از ورود کالا است اما این سیاست جنایتکارانه را نمی‌توان از هدف نظامی کردن مرزها و سرکوب مبارزات مسلحانه جدا دانست. خندق‌هایی که در طول صدها کیلومتر مرز با عراق ایجاد کرده‌اند و دیوار بتنی احداث شده در همین منطقه را صرفا نمی‌توان با مساله کولبری و قاچاق توضیح داد. به هر حال، رژیمی که از سرمایه‌های عظیم آغشته به خون و عرق توده‌های کارگر و زحمتکش تغذیه می‌کند، رژیمی که کار اصلی‌اش واسطه‌گری برای سرمایه‌های بین المللی و چوب حراج زدن به منابع نفت و گاز و خدمت به قدرت‌های امپریالیستی است، به هیچ وجه حق ندارد تهیدستانی که برای بقاء خود و افراد خانواده‌شان به کولبری و قاچاق متوسل می‌شوند را مجرم و خلافکار معرفی کند، دستگیرشان کند یا به رویشان آتش بگشاید. نه! رژیمی که باندهایش با استفاده از نیروی نظامی و سرمایه و انحصار دولتی و زد و بندهای بین المللی سالانه چند میلیارد دلار کالای ثبت نشده و بدون پرداخت عوارض گمرکی و مالیات از چین وارد بازار ایران می‌کنند چنین حقی ندارد. سرکوب خونین زحمتکشان کولبر توسط رژیم که با ادعای حل «مساله قاچاق» انجام می‌گیرد نشانه‌ای از روابط آشتی ناپذیری است که بین حاکم و محکوم برقرار است. ■

کاوه اردلان

کشتار در کردستان ترکیه

ماه پیش ارتش فاشیستی ترکیه روستایی کرد نشین را در نزدیکی مرز ترکیه وعراق بمباران هوایی کرد. در نتیجه این بمباران بیش از ۳۵ نفر از کولبرانی که در آن روستا تجمع کرده بودند جان باختند و تعداد دیگری از مردم روستا نیز زخمی شدند. حکومت ترکیه ابتدا ادعا کرد که آنان پیشمرگان پ‌ک‌ک بوده‌اند . متعاقب این کشتار وحشیانه هزاران نفر از مردم کردستان در چند شهر به خیابان‌ها ریختند و دست به اعتراض زدند. کارشان با مزدوران سرکوبگر دولتی به زد و خورد کشیده شد. بعد از روزها مبارزه و دستگیری ده‌ها نفر، حکومت ترکیه پذیرفت که کشته‌ها کولبرانی بودند که به سیگار و بنزین قاچاق می‌کردند.

هم زمان جمعی از مردم ارومیه قصد تجمع اعتراض آمیز علیه این کشتار را داشتند که مورد حمله نیروی انتظامی قرار گرفتند و تعدادی‌شان بازداشت شدند. پیش‌تر نیز مقامات امنیتی شهر سنندج مانع کار انجمن‌های خیریه مستقلی شده بودند که می‌خواستند به یاری هم‌نوعان زلزله زده خود در منطقه کرد نشین وان در ترکیه بشتابند. به مسئولان انجمن‌ها اعلام شد که در عنوان کمک رسانی نباید از واژه کردستان استفاده شود و فقط باید بگویید کمک به مردم شهر وان!

... به دنبال یک مشت دلار

در تقسیم کار جهانی که بین سرمایه‌های مختلف و دولت‌ها و نهادها و شرکت‌های سرمایه دار وجود دارد در رده مهره‌های کوچک و زیردست قرار دارد که اساسا باید به بزرگترها سرویس بدهد. محور اقتصاد ایران، استخراج و صدور مواد خام (نفت و گاز و بعضی سنگ‌های معدنی) است که درآمدهایش به غیر هزینه‌های کلان بخش امنیتی و نظامی و دستگاه گسترده رسانه‌ای ـ تبلیغاتی داخلی و خارجی، اساسا صرف واردات مصرفی می‌شود. عدم تعادل شدید بین تولید داخلی و واردات، باعث بی پشتوانگی هر چه بیشتر ریال است.

مبنای قدرت پول هر کشوری، پشتوانه تولیدی یا میزان ارزش آفرینی اقتصادش است. آیا از اقتصادی که از سوزن و مهر نماز گرفته تا عسل و گردو را از چین وارد می‌کند، گندم و گوشت و کره‌اش را از پاکستان و هند و برزیل و نیوزلند وارد می‌کند، از ماشین آلات و خرده ریز کارگاه‌های صنعتی گرفته تا دارو را از غرب وارد می‌کند، از اقتصادی که گل سر سبد صنعتش خودروهای زیر استانداردی است که فقط به زور قیمت‌های کلان انحصاری ادامه حیات می‌دهد، از اقتصادی که پیاپی خبر از ته کشیدن حساب ذخیره ارزی‌اش می‌رسد و مردم اجازه ندارند از آمار و ارقام بانک مرکزی‌اش خبر داشته باشند، می‌توان انتظار پول قوی داشت؟

سوم: فشار تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی بر جمهوری اسلامی بیشتر شده است. هر از گاهی قدرت‌های غربی و مشخصا آمریکا استفاده گزینه نظامی را به رخ می‌کشند. مبادلات بانکی بین‌المللی و انتقال درآمدهای صادراتی به ایران دچار اختلال شده است. تحریم خرید نفت ایران در بازارهای غرب و شرق در شرف انجام است. سرمایه‌گذاری‌های عظیم شرکت‌های نفتی و گازی امپریالیستی (و ارائه فن آوری‌های پیشرفته از سوی آن‌ها) در بخش‌های استراتژیک اقتصاد ایران متوقف شده است. جایگاه ایران در رده‌های پایینی کشورهای امن برای سرمایه‌گذاری خارجی قرار دارد. مراکز آموزش عالی خارجی پذیرش دانشجویان و دانش‌پژوهان از ایران را محدود کرده‌اند. همه این‌ها یعنی کمتر شدن امکانات برای افزایش تولید داخلی حتی در میان مدت، و تیره و تار شدن دورنمای پیشرفت‌های فن‌آورانه و نوآوری‌های علمی و تحقیقات که لازمه‌اش هزینه کردن و بهره‌مند بودن از دانش روز است. طبیعی است که ریال در چنین شرایطی از همیشه بی‌آینده‌تر و به ناگزیر کم ارزش‌تر می‌شود.

چهارم: یک روی سکه بحران اقتصادی، تشدید فقر و فلاکت مردم است و روی دیگر سکه، همیشه پروار شدن و ثروتمندتر شدن سرمایه‌دارانی که به قوانین بازی و فرصت‌های استثنایی دوران بحران آگاهی دارند. طبقه حاکمه سرمایه دار و نظام اسلامی‌اش برای وصله پینه کردن اقتصاد بحران زده، و پر کردن کسری بودجه و پرداخت هزینه‌های روزمره، چاره را در تردستی‌های پولی و فریبکاری بورس‌بازانه می‌بینند. این‌ها تلاش می‌کنند بر بستر سقوط ارزش ریال و تلاطم در بازار ارز (و با مداخله

دنباله در صفحهٔ ۶

... انقلاب یا ضدانقلاب؟

اعوان و انصارشان از دست اندازی بر منابع اقتصادی سر از پا نمی شناختند و بر روی شکم‌های گرسنه کارگران و زحمتکشان کشور می رقصیدند. هم‌زمان صدها هزارتن را از حق کار و تحصیل محروم کردند. در همان چند سال اول به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، ده‌ها هزار معلم، استاد، کارمند به دلیل «مکتبی نبودن» از کار بیکار شدند.

این بود معنای «اقتصاد عادلانه اسلامی»! آیت الله خزعلی که در سال ۵۷ حتا فاقد خانه مسکونی شخصی بود به یمن «این عدالت اسلامی» امروزه صاحب معادن خاک سرخ در خلیج فارس و صاحب بنیاد سودآور الغدیر است و فرزندانش از تجار گردن کلفت اند. او مانند همپالگی‌هایش قدرت سیاسی و اقتصادی را یکجا دارد و می تواند حکم جهاد بدهد. یزدی رئیس سابق قوه قضائیه و دبیر جدید جامعه روحانیت حوزه علمیه قم، با مجوز خامنه ای و به بهانه ساختن یک دانشگاه قضائی اسلامی، به طور رایگان صاحب کارخانه لاستیک سازی دنا شد و بعد از مدتی آن را در بورس فروخت! دری نجف آبادی که در اعدام‌های دهه شصت کمونیست‌ها و انقلابیون شرکت داشت، در دوره ای که سرپرست «دیوان عدالت» بود با گرفتن رشوه‌های صد میلیون تومانی، میلیاردر شد.

این واقعیت‌ها را امروزه همه می‌دانند. جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی که به جان هم افتاده‌اند دست یکدیگر را رو کرده و هم‌دیگر را متهم به «فساد» و «اختلاس» می‌کنند. اما این جریان «فساد» و «اختلاس» از وجود بطنِ نظام جمهوری اسلامی زاده شده است. سرشت و جوهر جمهوری اسلامی تمایزات طبقاتی، بهره‌کشی بیرحمانه، بیدادگریِ اقتصادی و ظلم و جور اجتماعی را تولید می‌کند.

علل پیروزی ضد انقلاب

مردمی که در سال ۵۷ به میدان آمده بودند تفاوت عظیم و عمیقِ انقلاب و ضد انقلاب را تشخیص ندادند. در نتیجه خیلی راحت رهبریِ خود را به دست خمینی و داردوسته بنیادگرایان اسلامی دادند. انقلاب همواره صحنه زورآزمائی نیروهای طبقاتی مختلف است و گاه حتا گروه‌هائی که برنامه و افق ارتجاعی و استثمارگرانه دارند خود را «انقلابی» جلوه می دهند. بدون تحلیل صحیح از صحنه پیچیده و دائما متحول مبارزه طبقاتی و تمیز دادن انقلاب از ضدانقلاب، طبقه کارگر و دیگر ستمدیدگان جامعه فریب خواهند خورد و به رهایی نخواهند رسید. این آگاهی تنها در صورتی به دست خواهد آمد که مردم تحت رهبریِ یک حزب کمونیست انقلابی، انقلاب کنند. **رهبری** یعنی داشتن هدف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی روشن؛ استراتژی و تاکتیک سیاسی روشن؛ و سازماندهی نیروها به حول عملی کردن آن‌ها. بدون وجود این نوع رهبری، بدون آنکه عده قابل توجهی از مردم افق و برنامه حزب را بشناسند و آن را قبول داشته باشند؛ بدون وجود حزبی که آنان را برای دست زدن به عمل انقلابی سازمان دهد، پیروزی انقلاب غیرممکن است.

کمونیست‌های انقلابی و بخش بزرگی از مردم خیلی زود فهمیدند که چه فاجعه‌ای رخ داده است اما به دلیل نداشتن **رهبری حزبی و سازماندهی** نتوانستند شورش‌ها و مبارزات کوتاه مدت را تبدیل به جنگی درازمدت با نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی (شامل ارتش و سپاه پاسداران و بسیج) در سراسر کشور کنند. ضدانقلاب اسلامی دستگاه امنیتی و ارتش به ارث برده از شاه را به کار گرفت و دستگاه‌های جاسوسی و سرکوب عریض و طویل دیگری را نیز بر آن‌ها اضافه کرد. جمهوری اسلامی از روز اول تولدش با خشونت نظامی و امنیتی علیه اقشار و طبقات گوناگون مردم در سراسر ایران که برای احقاق حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خویش برخاسته بودند، عمل کرد.

رابطهٔ این نظام با اقشار و طبقات گوناگون مردم از آغاز رابطه ای خصمانه و نظامی– امنیتی بوده است. آزادی قربانیان نظام نیز ضرورتا در گرو به پاخیزی و به چالش گرفتن این نهادهای سرکوبگر است. هر چند این راهی سخت و خونین است اما راه دیگری وجود ندارد. امروز در بین مردم توانائی و سازمان یافتگی کافی برای چنین چالشی وجود ندارد، اما زمانی که به ضرورت حیاتی آن آگاه شوند، تلاش خواهند کرد توانائی عملی کردنش را کسب کنند. نابود کردن مرکز خشونت ضد مردمی یعنی دولت و دم و دستگاه نظامی و امنیتی و زندان‌هایش فقط به دست مردمی ممکن است که بر پایهٔ نقشه ای آگاهانه سازمان یافته‌اند. و این وظیفه کمونیست‌های انقلابی است که مردم به ویژه تحت‌ستم‌ترین و محروم‌ترین اقشار را به این سطح از آگاهی و سازمان یافتگی برسانند.

زنده باد انقلاب!

تاریخ هر جامعه با مبارزه طبقاتی و نقطه اوجش یعنی انقلاب اجتماعی تکامل می یابد. آنچه سرنوشت جامعه معاصر ایران را رقم خواهد زد نیز انقلاب و خیزش‌های انقلابی در سطح ملی و بین المللی است. در قرن بیستم دنیا با تحولات عظیمی روبرو شد که زنجیرهای کهنه قرن‌های استثمار و ستم و جهل را به لرزه در آورد. زنان و مردان بسیاری با شرکت آگاهانه در نبردهای خونین و سخت در روسیه و چین زندگی خود را دگرگون کردند و شالوده روابطی نوین و متفاوت را در اقتصاد و سیاست و فرهنگ ریختند. ناشناخته‌ها بسیار بود و بی تجربگی و نابسامانی و خطاکاری بسیار، اما آنان افقی روشن داشتند و می کوشیدند کار و دانش و مبارزه را برای تحقق رویاهای شان به دور از سلطه خدایان زمینی و توهم خدایان آسمانی به هم آمیزند. انقلاب کردند و تا زمانی که توان و دانش آن‌ها یاری می کرد و شرایط نامساعد و زور دشمنان داخلی و بین‌المللی انقلاب کمونیستی بر آن‌ها نمی‌چربید پیشروی کردند. اگر چه شکست خوردند اما تجارب ارزشمند و یگانه ای برای ادامه دهندگان راه رهایی نوع بشر از زندان جامعه طبقاتی بر جای گذاشتند. این درست خلاف حرکت خمینی و ضدانقلاب اسلامی‌اش در انتهای قرن بیستم بود. پدیده زشت و نابهنگام جمهوری اسلامی را نه مولود انقلاب بلکه باید صرفا یک پرانتز قهقرایی در بین سطرهای تاریخ به حساب آورد. ■

... به دنبال یک مشت دلار

آگاهانه در این روند قهقرایی) تا آنجا که ممکنست سود به جیب بزنند. بازی کردن روی تفاوت قیمت ارزهای عمده خارجی در بازار رسمی و آزاد یکی از تدبیر «امروز به فردای» این رژیم متزلزل و چند پاره است؛ که البته در کوتاه مدت کارایی دارد. اینکه دیروز قیمت دلار در بازار ایران۱۲۵۰ تومان باشد و امروز ۱۵۰۰ تومان و فردا ۲۰۰۰ تومان، فضای بی ثباتی و اضطراب را در میان قشرهایی از مردم عادی که مختصر پس‌اندازی به صورت ریال در اختیار دارند ایجاد می‌کند. از یک طرف به درستی از کاهش ارزش واقعی پس‌اندازشان در این وضع بحرانی به وحشت می‌افتند و می‌خواهند به پول با ثبات تری مثل دلار پناه ببرند. از طرف دیگر، بعضی‌هاشان فکر می‌کنند با وارد شدن در این قمار پولی (امروز ارزان‌تر خریدن ارز خارجی و فردا گران‌تر فروختن آن) می‌توانند به سود راحت و فوری دست پیدا کنند. اما برنده بازی کسی است که سر رشته این بالا و پایین رفتن‌های ناگهانی و امروز به فردا را در بازار در دست دارد: رژیم حاکم و بانک مرکزی‌اش هم عرضه کننده اصلی ارز است و هم جمع کننده اصلی آن از بازار. در واقع این نهاد سیاست‌گذار پولی و مالی جمهوری اسلامی است که در مقام یک دلال کلاهبردار بزرگ در بازار حاضر می‌شود، و با استفاده از تب و تاب ارز (و سکه) که به جان مردم افتاده است، پیاپی ارزان می‌خرد و گران می‌فروشد. البته برای تندتر کردن آتش این آشوب و نوسان پولی، مهلتی قائل است که فقط خود از آن با خبر است و مردم عادی در باغش نیستند. با این تدبیر، دولت می‌تواند در عرض دو هفته، میزان قابل توجهی نقدینگی که به صورت پس انداز در دست مردم بوده را از چنگ آنان بیرون بیاورد و به شبکه بانکی کشور واریز کند. این وسط کسانی ضرر کرده‌اند (بخشی از پس‌انداز خود را از سر استیصال و یا در نتیجه توهم و طمع از دست داده‌اند) که ارز خارجی را امروز گران خریده‌اند ولی فردا ناباورانه با پایین کشیدن (هر چند اندک) قیمت ارز در بازار آزاد مواجه شده‌اند. البته این ضرر راه دوری نرفته است. کافیست که کمی در رقم ناچیزی که این ماه دولت «خدمتگذار» منت گذاشته و تحت عنوان یارانه هدفمند به حساب شان واریز کرده دقیق شوند. حتما می‌توانند بخش کوچکی از پولی که از دست داده‌اند را در آن ببینند. بقیه پس‌انداز از دست رفته‌شان را هم می‌توانند در جاهای دیگر ردیابی کنند: در ابزار وارداتی فیلترینگ اینترنتی ساخته اسرائیلی‌ها، باتوم و گاز اشک آور ساخته اروپایی‌ها، وسائل شنود و جاسوسی که از چین رسیده، پاداش‌ها و وام‌های کم بهره‌ای که نصیب لباس شخصی‌ها و بقیه نیروهای سرکوبگر شده، هزینه اجاره شبانه روزی ماهواره و ساختن مساجد و حوزه‌های علمیه و دیگر مراکز مغزشویی در داخل و خارج کشور و.....

با این حساب اگر فردا صبح باز هم با جهش قیمت کالاهای گوناگون روبرو شدیم نه جای گیج شدن است و نه نق زدن و خالی کردن عصبانیت بر سر خرده کاسب حسابگر. تا این طبقه سرمایه‌دار و این نظام اقتصادی و این رژیم بر سر کار است، تا اقتصاد ایران بخشی از تقسیم کار بین‌المللی تحت هدایت نظام سرمایه‌داری جهانی است، تا هدف و محرک تولید بهره کشی از انسان و کسب حداکثر سود و تامین رفاه و امتیاز برای اقلیت جامعه از قبل کار و رنج اکثریت مردم است، تا دلار کعبه است و ریال بر مدار آن می‌چرخد، آش همین آش است و کاسه همین کاسه. ■

حمید محصص

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

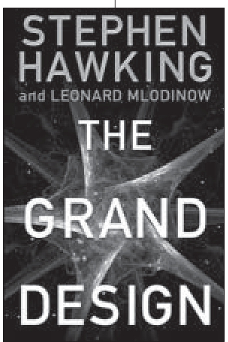
معرفی کتاب «گراند دیزاین» اثر استیفن هاوکینگ

نزدیک به ۵ ماه از انتشار کتاب «گراند دیزاین» اثر مشترک استیفن هاوکینگ (فیزیکدان و کیهان شناس انگلیسی) و لئونارد ملودینو (فیزیکدان آمریکایی) می‌گذرد. چند هفته قبل از انتشار «گراند دیزاین»، کانال ۴ بی‌بی‌سی مصاحبه‌ای به همین مناسبت با استیفن هاوکینگ انجام داد. او در آن مصاحبه تغییر مهمی که در باورهایش صورت گرفته را به طور خلاصه اعلام کرد و گفت که اعتقادی به خدای شخصی ندارد. این مصاحبه سر و صدای زیادی به پا کرد و همگان مشتاق شدند کتاب جدیدش را بخوانند تا با پایه‌های نظری ـ علمی این تحول فکری آشنا شوند. «گراند دیزاین» در فاصله دو سه روز از تاریخ انتشارش به صدر فهرست کتاب‌های فروخته شده توسط سایت آمازون رسید.

همانگونه که قابل پیش‌بینی بود کتاب با عکس‌العمل‌های متضاد شخصیت‌های علمی و مذهبی غرب روبرو شد. گروهی از دانشمندان اثر تازه هاوکینگ را ستودند. در این میان ریچارد داوکینز، زیست شناس تکاملی انگلیسی که بی خدایی را تبلیغ می‌کند، از موضع جدید هاوکینگ استقبال کرد و گفت "داروینیسم خدا را از قلمرو زیست شناسی بیرون کرد اما تردید فیزیک بیشتر دوام آورد. حالا هاوکینگ دارد رهبری کاری را به عهده می‌گیرد که حکم تیر خلاص را دارد.»[1] در مقابل، مخالفان نظرات جدید هاوکینگ به نقد او پرداختند. دکتر لی ری فیلد، اسقف کلیسای سوئیندن انگلیس چنین گفت: «علم هرگز نمی‌تواند عدم وجود خدا را اثبات کند، درست همانطور که نمی‌تواند وجود او را اثبات کند.» افرادی هم بودند که نتیجه گیری‌های علمی هاوکینگ را زودرس دانستند. با این انتقاد در واقع تردید، ترس و یا مخالفت شان با تثبیت مرحله به مرحله تئوری‌های جدید را اعلام کردند ـ این یعنی مخالف با اقدامی ضروری و ناگزیر در فرایند تکامل و تصحیح و تدقیق هر تئوری.

حالا بیایید مختصرا به چارچوب و مضمون «گراند دیزاین» بپردازیم. کتاب جدید هاوکینگ و ملودینو اثری است علمی برای مخاطب عام که تئوری‌های پایه‌ای و متناقضی که در مراحل مختلف تکامل تاریخ علم به ظهور رسیده را مرور می‌کند. از نظریه‌های مردمان یونیه در یونان باستان می‌گوید که کارکرد طبیعت را نتیجه قوانین طبیعی می‌دانستند نه اراده خدایان. از افکار درخشان علمی (در فاصله حدود ۶۰۰ تا ۲۰۰ سال پیش از تولد مسیح) می‌گوید که در آراء و آثار تالس و ارشمیدس و دموکریتیس و آریستارخوس و... بیان می‌شد اما به علت عقب ماندگی نیروهای تولیدی در آن دوران و فقدان فن آوری‌های لازم برای مشاهده و محاسبه و اثبات علمی، در سطح فرضیه باقی ماند. از غلبه تفکر ارسطویی می‌گوید که بر تضاد واقعی بین قوانین کارکرد پدیده‌های طبیعی با احکام و باورهای ماوراء الطبیعی سرپوش می‌گذاشت.

در «گراند دیزاین» می‌خوانیم که بعد از تسلط ۲۰۰۰ ساله تفکر ارسطویی بر دنیای غرب، نظریه انقلابی نیکلاس کوپرنیکوس در دوران رنسانس مطرح شد که دنیا را مرکز کائنات نمی‌دانست و قبول نداشت که همه چیز به دور زمین می‌چرخد. «گراند دیزاین» از دانشمندان همدوره کوپرنیکوس نظیر گالیله و کپلر و دکارت در تکامل تفکر علمی و درک از قوانین کارکرد پدیده‌ها در طبیعت و کائنات یاد می‌کند. و رابطه تناقض آمیز نظریه‌های علمی این دانشمندان را با باورهای مذهبی شان نشان می‌دهد. در ادامه به ایزاک نیوتن می رسد که قوانین حرکت و گرانش را در اواخر قرن هفدهم میلادی ارائه داد و مفهوم جدید قانون علمی را تثبیت کرد، هر چند خود کماکان تا حدودی به معجزه (پدیده‌های خارج از قوانین طبیعی) معتقد بود.



«گراند دیزاین» متکی بر فیزیک تکامل یافته مدرن است که دستاوردهای اینشتینی را با راهگشایی‌های فیزیک کوانتومی همراه کرده، محدودیت‌های نظری و گرایشی آلبرت اینشتین را پشت سر گذاشته است. تکامل تئوری‌های علمی توسط هاوکینگ و همفکرانش بر پایه تشخیص تفاوت قانونمندی‌های حاکم بر جهان‌ها، سیستم‌ها و پدیده‌های ماکرو (درشت) و میکرو (ریز) استوار است. صدق نکردن (تعمیم نیافتن) یکرشته قوانین بدیهی و اثبات شده علمی ـ کاربردی در یک قلمرو به قلمرویی دیگر الزاما نشانه نادرستی آن قوانین نیست، بلکه می‌تواند برخاسته از خصوصیات بنیادا متفاوت قلمروهای گوناگون مادی باشد.

با چنین پس زمینه‌ای، «گراند دیزاین» احتمال صحت یک تئوری میدانی یکپارچه برای توضیح کارکرد کل کائنات را که مورد نظر آلبرت اینشتین و دانشمندان دیگر بوده زیر سوال می‌برد. در مقابل، جهان عینی را با نظریه‌ای موسوم به «م» توضیح دهد که اینک مورد توجه بسیاری از فیزیکدانان مدرن است. انتخاب حرف اختصاری «م» برای این تئوری به نوشته کتاب می‌تواند اشاره به تئوری «مهتر»، «مرموز» و یا «معجزه‌آسا» باشد! تئوری «م» ، کائنات (یا کائنات‌ها) را با یازده بعد فضا ـ زمان توضیح می‌دهد و قوانین مورد مشاهده ما در طبیعت را برخاسته از نحوه حلقه شدن ابعاد فضای درونی پدیده‌ها و فرایندها می‌داند. بسته به نحوه حلقه شدن فضای درونی، امکان وجود جهان‌های متفاوت با قوانین ظاهری متفاوت وجود دارد. بر این مبنا، نظریه «م» امکان وجود ۱۰ به توان ۵۰۰ جهان مختلف را مطرح می‌کند. جهان‌هایی که هرکدام قوانین مخصوص به خود را دارند و ما تنها یکی از این جهان‌ها را (به طور نسبی) می‌شناسیم!

«گراند دیزاین» خواننده را با عظمت و بی‌انتهایی کائنات رویارو می‌کند. روش علمی و بینش ماتریالیستی کتاب، فرصتی است تا از دریچه‌ای متفاوت از روزن کهنه مذهبی یا شبه علمی به جهان عینی بنگریم. در اینجا از روز ازل و آن تصمیم اولیه الهی به آفرینش جهان در چندین روز خبری نیست. انسان در اینجا فقط ذره‌ای است کوچک و گذرا در میان اقیانوسی از فرایندها و تصادف‌ها و پدیده‌های بیشمار که مرتبا در حال تولد و تحول و مرگند. به چنین موجودی به هیچ وجه نمی‌توان لقب «اشرف مخلوقات» داد. دنیای انسان‌ها نیز «خیمه‌شب‌بازی بزرگ الهی» نیست که داستان معادگرایانه‌اش از قبل نوشته شده باشد و دست قادر مطلق بازیگران عروسکی‌اش را با نخ‌های نامریی هدایت کند.

بر اساس درک علمی هاوکینگ تحول کائنات و حیات نه بر اساس یک نظم همه جانبه و جامع و بی‌نقص بلکه دقیقا بر اثر بی‌نظمی، عدم تطابق، عدم هماهنگی و رشته‌ای از تصادف‌ها صورت گرفته است. یافته‌های علم زیست شناسی که نشانگر تکامل تدریجی پدیده‌ها از ساده به بسیط هستند نیز جهت گیری هاوکینگ در مورد سرمنشاء حیات را تکمیل می‌کند. بدین ترتیب منطق وجود آفریدگار مطلق و کامل و هوشمندی که همه پدیده‌ها و فرایندها در گذشته و حال و آینده را طراحی کرده و به جریان انداخته است، پنداری کاملا غیر منطقی است.

***

دو ماهی می‌شود که ترجمه «گراند دیزاین» در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار گرفته است. از دو ترجمه فارسی این اثر، «طرح بزرگ» به همت سارا ایزدیار و علی‌هادیان روان‌تر و قابل فهم‌تر جلوه می‌کند. البته مترجمان خود را مجبور دیده‌اند که برای «قابل چاپ» کردن کتاب در شرایط سانسور جمهوری اسلامی، توضیح کوتاهی را به اول متن بچسبانند و با کفر گویی‌های اخیر هاوکینگ مرزبندی کنند!

استقبال روزافزون دانشجویان و نسل جوان نواندیش از «طرح بزرگ» طی همین مدت کوتاه، خیره کننده و الهام بخش بوده است. این بازتاب روحیه کنکاش‌گر و جرات جوانان برای گسست از باورهای جاافتاده ضدعلمی است. در حال حاضر بحث بر سر وجود خدا و منشاء حیات و تکوین کائنات و تئوری‌های تکاملی در میان دانشجویان به راه افتاده است. بدون شک این یک حرکت جدید در تاریخ مدرن ایران است. هیچگاه مساله‌ای از این دست به موضوع بحث و جدل و مطالعه و تحقیق علمی در بین قشری نسبتا گسترده تبدیل نشده بود. این عکس العملی است به ۳۳ سال سلطه دولت مذهبی و تلاش‌هایش برای تحمیل جهل متافیزیکی بر محیط‌های آموزشی کشور و فشار ارتجاعی بر قلمرو علم و دانش پژوهان. این عکس‌العمل ناگزیر اینک به مدد انقلاب ارتباطات و انتشار گسترده و سریع آخرین یافته‌ها و نظریه‌های علمی در سطح بین المللی، پر توان تر و با اعتماد به نفس بیشتری انجام می‌گیرد. طرح پرسش‌های فلسفی در مورد مفهوم و سرمنشاء زندگی، عکس العمل طبیعی جامعه‌ای است که نظام سرمایه داری ـ مذهبی‌اش بی آیندگی و جهنم را به جوانان عرضه کرده و اسمش را زندگی گذاشته است.

رهبران سیاسی و سیاست‌گذاران آموزشی جمهوری اسلامی برای کنار زدن تهدیدها از سر نظام و ترمیم پایه‌های ترک برداشته ایدئولوژی مذهبی حاکم، به علوم انسانی هجوم آورده‌اند. چرا که فلسفه و جامعه‌شناسی را بستر تدوین و اشاعه افکار جدید و باورهای و ارزش‌های این جهانی و سکولار می‌بینند. حالا اما ماتریالیسم علمی دارد از خاک مساعد فیزیک و زیست شناسی سر می‌کشد. استقبال بخشی از دانشجویان و استادان از آثار استیفن هاوکینگ در فیزیک، و یا تلاش برای شناختن نظریات پیشرو استیفن جی گولد در عرصه زیست شناسی، نشانه روشن این رویش شورانگیز است. تندباد دانش بر ستون‌های قطور و فرتوت کاخ الهیات می‌کوبد و آن‌ها را می‌ساید. پیوسته و ناگزیر. گاه بی‌سر و صدا و گاه رعد آسا مثل «گراند دیزاین» هاوکینگ و ملودینو. ■

شهاب نجومی

[1] به نقل از مقاله «یک مشاجره بی خدایانه دیگر» در مجله اکونومیست، ۵ سپتامبر ۲۰۱۱

یادداشت آخر

حرف های «غیر معمولی» که عماد افروغ (هوادار اسبق دانشجویان پیرو خط امام، عضو اسبق سپاه پاسداران، نماینده سابق مجلس شورای اسلامی و استاد فعلی دانشگاه) در برنامه تلویزیونی «پارک ملت» در مورد ولایت فقیه و ضرورت طرح سوال در مورد احکام و تصمیمات «مقام معظم رهبری» به زبان آورد، جنجال آفرین شده است. پیش از این، نامه هشدار باش انتقادی حسین علایی (یکی از فرماندهان سابق سپاه پاسداران) که در روزنامه اطلاعات چاپ شد نیز آشکارا خامنه ای را مخاطب قرار داده بود. علایی زیر فشار مجبور به رفع «سوء تفاهم» شد. اما عماد افروغ ظاهرا از اندیشه‌هایش پا پس نکشیده است. با وجود این، یک نکته مشترک این دو را به هم متصل می‌کند: حرف های شان نشان از تشدید بحران مشروعیت نظام دارد که از یک سو نتیجه رشد نارضایتی و نفرت بخش بزرگی از مردم نسبت به رژیم و وضع موجود است و از سوی دیگر افزایش فشارهای همه جانبه بین‌المللی بر جمهوری اسلامی. عماد افروغ سال‌ها پیش هم در مورد ولایت فقیه حرف‌های تئوریک زده بود و فلسفه بافی کرده بود. او بود که ایده «ولایت فقیه» را ایده‌ای ایرانی معرفی کرد که ریشه در تفکر زرتشتی مسلط بر نظام سیاسی قبل از غلبه اسلام دارد. از دید او مقوله «فره ایزدی» نزد شاهان باستان همان حالت و جایگاه ولی فقیه را به آنان می داد. البته از این حرف‌ها بوی انتقادی به مشام نمی‌رسید. بلکه بیشتر به کار «مطلوب» و «بومی» جلوه دادن ولایت فقیه نزد کسانی می آمد که خیلی زود به دنبال شعارها و نمادهای ناسیونالیستی ایرانی می‌افتند، حتی اگر دلِ خوشی هم از رژیم مذهبی حاکم نداشته باشند. ولی حالا افروغ از در دیگری وارد شده است. همین طور علایی و افراد دیگری که بدون شک در روزهای آینده ساز مخالف خواهند زد. این ها بو کشیده‌اند که تغییرات بزرگی در راه است. این‌ها مرتجعانی هستند که صدای لرزش عمود خیمه جمهوری اسلامی را زودتر از بقیه هم‌قطاران خود شنیده‌اند. این ضعف و تشتت درونی رژیم و فشارهایی که از هر سو بر نهاد ولایت فقیه و بازوهای نظامی و مالی‌اش وارد می‌شود است که به امثال افروغ جرات اظهار نظر داده است. برای توصیف این وضعیت ضرب‌المثل‌های متفاوت و گویایی وجود دارد: موش‌ها از کشتی شکسته فرار می کنند. اسب‌های درشکه در سربالایی همدیگر را گاز می‌گیرند..... ■

از آتشی که افروخته‌ایم

اولین شماره نشریه آتش را پیش رو دارید. نشریه‌ای که به اوضاع و مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران می‌پردازد. تضادهای طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی که زیر پوست جمهوری اسلامی ایران جاری است را بر می‌شکافد. نه فقط این، که می‌کوشد راه حل ریشه‌ای هر یک از این تضادها را تبلیغ کند و روابط و روش‌های آلترناتیو انقلابی را پیش بگذارد.

آتش مخالف بی چون و چرای دنیای وارونه سرمایه داری است با همه رنج و جنون و زشتی‌هایش، از اشغالگری امپریالیستی و جنگ‌های ناعادلانه گرفته تا بنیادگرایی مذهبی و نژادپرستی، از نابودی محیط زیست گرفته تا تجارت سکس و کار کودکان. این نشریه وقایع و تحولات مهم بین المللی، موقعیت جنبش‌ها و انقلابات مردمی، جنگ‌ها و مداخلات امپریالیستی، علل و نتایج بحران‌ها را بررسی می‌کند.

آتش فرهنگ عقب گرا و مخدری که مثل کوه زباله بر افکار جامعه سنگینی می‌کند را به چالش می‌گیرد. پس علیه عادت است و بی تفاوتی. علیه بی فکری است و باور به قضا و قدر. علیه دست روی دست گذاشتن است و علیه گلیم خود را از آب بیرون کشیدن به قیمت له کردن بقیه.

دیدگاه آتش، یک دیدگــاه کمونیستی است ــ کمونیسمی شاداب و پر توان که افســانه «مرگ کمونیســم» را به ریشخند می‌گیرد.

روی سخن آتش با مردم ستمدیدهٔ تشنهٔ رهایی است. آتش می‌خواهــد آینـه‌ای باشد که کنشگران انقلابــی و فعــالان جنبش‌های گوناگون، اهداف و تضادها و کم و کیف مبارزه خود را در آن ببینند.

> «امروز اگر کسی بخواهد علیه دروغ و ناآگاهی مبارزه کند و حقیقت را بنویسد، باید دست کم از عهدهٔ پنج مشکل بر آید. در شرایطی که همه جا حقیقت را پنهان می‌کنند، باید شهامت نوشتن آن را داشته باشد. در شرایطی که همه جا بر حقیقت سرپوش می‌گذارند باید هوش و ذکاوت باز شناسی آن را داشته باشد. باید بتواند هنرمندانه حقیقت را به سلاحی قابل دسترسی و کارا تبدیل سازد، و به اندازهٔ کافی دارای قدرت تشخیص باشد تا آن را به دست افرادی بسپارد که از آن به شکل مؤثر استفاده کنند. باید به زیرکی حقیقت را میان آنان منتشر کند. البته برای کسانی که تحت شرایطی می‌نویسند که حکومت فاشیستی قدرت را قبضه کرده، این مشکلات بزرگ تر است. ولی افرادی هم که رانده شده و یا فرار کرده اند، و حتی آنهایی که در کشورهایی به سر می‌برند که آزادی بورژوایی حاکم است، پیوسته باید با همین مشکلات رویارویی کنند.»
>
> برتولت برشت (۵ مشکل برای نوشتن حقیقت)

ما همه کمونیست‌ها، زنان آگاه و آزادیخواه، فعالان و مبارزان کارگر، هنرمندان و ادیبان ترقیخواه، دانشگاهیان و دانش پژوهان نواندیش و آزادمنش، دختران و پسران شورشگر را به همکاری با آتش دعوت می‌کنیم: با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد در مورد مضمون و فرم آتش، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

شمایی که خود را با آتش همدل و همسو می‌بینید به پخش آن به وسیع ترین شکل ممکن و با استفاده از راه‌ها و شیوه‌های مناسب کمک کنید. آن را به همه افراد معترض و ضد رژیمی که مورد اطمینان شما هستند معرفی کنید. مطالب هر شماره را با افراد مستعد و علاقمند در گروه‌های کوچک یا به شکل فردی به بحث بگذارید.

email: atash1917@yahoo.com

آتش